

چند واژه نادر در کامل‌التعبیر حبیش تفلیسی

مختار کمیلی*

چکیده

کامل‌التعبیر از آثار مشهور حبیش تفلیسی است که به‌ظاهر پس از سال ۵۶۶ق تألیف شده است. در این اثر — که تا امروز چاپ انتقادی نشده است — واژه‌های نادر نسبتاً زیادی را می‌توان دید که پژوهشگران شماری از آنها را استخراج و بررسی کرده‌اند. در این جستار چند واژه دیگر معرفی و بررسی می‌شود. این واژه‌های نادر عبارت‌اند از: انگشت خدای‌خوان (سَبابه)، نگارشی / انگارشی کردن، شنگ، نان گرمه، کبوتر بنا.

کلید واژه‌ها: کامل‌التعبیر، حبیش تفلیسی، واژه‌های نادر، قانون ادب، واژه‌شناسی.

مقدمه

در گستره تداول زبان فارسی و از جمله در نواحی شمال غربی ایران و سرزمینهای مجاور آن، نویسندگان توانایی درخشیده‌اند که ابوالفضل حبیش

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولیعصر (عج) رفسنجان

تفلیسی پیشاهنگ یا دست‌کم یکی از پیشاهنگان آنهاست. زادبوم حبیش، تفلیس، پایتخت کنونی گرجستان، بوده است. اما او به سبب رخدادهایی، سرزمین مادری را ترک گفت و نخست به پایتخت خلافت عباسی، بغداد، و سپس از آنجا به دیار روم رخت سفر بر بست و به پادشاهان سلجوقی روم تقریب جست و آثاری را به نام آنها نوشت. ایرج افشار، نخستین پژوهشگر ایرانی است که آثار تفلیسی را در مقدمه *بیان الصناعات* که خود از نوشته‌های حبیش است و در مجله *فرهنگ ایران زمین* چاپ شده، شناسانده است. این مقدمه بعدها در مقدمه *وجوه قرآن و قانون ادب*، هر دو از آثار تفلیسی، نقل شده است. *کامل‌التعبیر* از پرآوازه‌ترین آثار تفلیسی است که تاریخ نگارش آن دقیقاً مشخص نیست. محمدمین ریاحی راجع به محدوده تاریخی‌ای که این کتاب در آن تألیف شده، چنین نظر داده است:

محققان هنگام ذکر دو کتاب *ترجمان قوافی و کامل‌التعبیر* برای تعیین تاریخ تقریبی تألیف آنها طبعاً سالهای جلوس و مرگ قلیچ ارسلان (۵۵۱-۵۸۸ق) را می‌آورند؛ ولی با توجه به پیری و بیماری و گرفتاریهای آن پادشاه در سالهای آخر عمر، تألیف این کتابها را باید در سالهای اوایل سلطنت او دانست (ریاحی ۱۳۷۹: ۲۶۸).

ظاهراً منظور ریاحی سالهای ۵۵۱-۵۵۸ یا چند سالی پس از این محدوده است که قلیچ ارسلان «دایره متصرفات آن دولت را گسترش بخشید و نخستین بار عنوان سلطان معظم یافت» (همانجا).^۱ تفلیسی در مقدمه *کامل‌التعبیر* از قلیچ ارسلان با اوصافی که از جمله آنها «سلطان معظم» است، ستایش کرده و بنابراین تألیف این کتاب در همین محدوده

۱. در کتاب *چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران* (ص ۲۶۸) به جای ۵۵۱-۵۵۸ چنین آمده است: ۵۵۱-۵۸۵. در جستار حاضر سالهای ۵۵۱-۵۵۸ از مقاله استاد با عنوان «تفلیسی پیشاهنگ فارسی‌نویسی در روم» چاپ شده در مجله *آینده* (س ۷، ص ۶۲۳) که عیناً در کتاب *چهل گفتار مندرج* است، اخذ شده است.

یا چند سال پس از آن بوده است. به اعتقاد بنده، به ظاهر، سال تألیف کامل‌التعبیر پس از سال ۵۶۶ق بوده است؛ بدین دلیل که حبیبش در باب شهرهای مفرد، به تعبیر دیدن شهر آقسرا^۲ در خواب، پرداخته است: «اگر به قیصریه بیند دلیل کند که از پادشاه منفعت یابد و اگر باقسرا بیند دلیل کند بر دیانت و صلاح کار وی دین و دیانت و امانت وی بیفزاید» (کامل، نسخه کتابخانه چلیبی، گ ۱۲۶ الف).

چون به گفته مستوفی در *نزهة القلوب* (ص ۹۵)، آقسرا در سال ۵۶۶ق ساخته شده، تاریخ تألیف کامل‌التعبیر، زودتر از این تاریخ نمی‌تواند باشد. نص عبارت مستوفی چنین است: آقسرا از اقلیم چهارم است و... عزالدین قلج ارسلان‌بن مسعود سلجوقی ساخت در سنه ست و ستین و خمسمایه.

در هر صورت، کامل‌التعبیر از دو جنبه قابل بررسی است یکی از جنبه زبانی و دیگری از لحاظ موضوعی. از جنبه موضوعی، کامل‌التعبیر یکی از دیرینه‌ترین خوابنامه‌های فارسی است که بر آثار بعد از خود، کم‌وبیش، تأثیر گذاشته است. تعبیر سلطانی که در سده هشتم نوشته شده در شمار خوابنامه‌هایی است که از این خوابنامه متأثر بوده‌اند.

قاضی اسماعیل ابرقوهی، مؤلف تعبیر سلطانی، دست کم در دو موضع از کتاب خود، از حبیبش تفریسی و کامل‌التعبیر وی یاد کرده است: در یک موضع، ضمن یاد کرد خوابنامه‌هایی که پیش از روزگار وی تألیف شده‌اند، او در آنجا به نقد کامل پرداخته است که این خود البته نشانه شهرت کامل در سده هشتم تواند

۲. تعبیر «دیدن شهر آقسرا» تنها در دستنویس کتابخانه چلیبی عبدالله مکتوب به سال ۷۷۲ق آمده که زنده‌یاد ایرج افشار در مقاله «اندر فواید لغوی کامل‌التعبیر» آن را شناسانده و پاره‌ای از واژه‌های کمیاب آن را استخراج کرده است، در دستنویسهای دیگر، علاوه بر آقسرا تعبیر دیدن شهر قونیه در خواب نیز محذوف است. فقدان تعبیر «شهر قونیه»، با توجه به قدمت و شهرت و مرکزیت این شهر در آن روزگار، البته دلیل منطقی ندارد و بنابراین ضبط رؤیا و تعبیر شهر آقسرا و قونیه در نسخه کتابخانه چلیبی عبدالله، به احتمال بسیار، اصیل است.

بود. او درباره منابع تفلیسی در تألیف کامل و سپس در نقد کتاب وی می‌نویسد: یکی دیگر کتاب کامل/التعبیر که شیخ ابوالفضل تفلیسی به نام پادشاه روم، عزالدین قلیج ارسلان، تصنیف کرده و چنانچه در مقدمه باز نموده چون موازنه می‌رود اکثر احکامش از اصول دانیال حکیم و جوامع ابن سیرین و تقسیم امام جعفر و دستور کرمانی و ارشاد مغربی و تعبیر ابن اشعث و کنزالرؤیا مأمونی منقول است و نیز و بنابر آنکه وضعش به ترتیب حروف نهاده و مقصود از این زودتر در نظر آید، نیک به درجه استشهاد رسیده و مطلوب صغار و کبار شده و هر چند قدما از رعایت این دقیقه غافل نبوده‌اند، اما انصاف آنکه او به تخصیص [سعی] مشکور نموده مع ذلک کتابش از غث و سمین خالی نیست و بی تکلف اگر نه قضیه «خطا بر بزرگان گرفتن خطاست» مانع آمدی هجان و هجین هر یک از این تألیفات بر طبق عرض نهادی که اقل از مکررات است (گ ۵الف).

در موضعی دیگر، ابرقوهی، به پیروی خود از نظم و نسق کامل اشاره دارد. او در تعبیر بروج، هنگامی که به پروین می‌رسد، می‌نویسد: و از آن پروین از لفظ ثریا باید طلبید چه حرفی در لفظ «تا» ایراد می‌بایست کرد تا تمام حروف در قلم آمده باشد و ثریا با ثرید که صاحب کامل آورده اولی نمود کلّ یعمل علی شاکلته (گ ۹۲الف).

کامل به خصوص از جنبه زبانی در خور توجه بسیار است؛ چه مخاطب این کتاب توده مردم اند نه طبقه‌ای خاص، و بنابراین زبان آن زبان متداول در بین اقشار مردمان سده ششم آسیای صغیر است. محمدامین ریاحی درباره اهمیت زبانی مجموعه آثار تفلیسی، می‌نویسد: «مجموعه آثار او به زبان فارسی با گذشت ۸۵۰ سال سرمایه عظیمی برای تحقیق در لغت فارسی است که همیشه ارزش خود را حفظ خواهد کرد» (ریاحی ۱۳۷۹: ۲۶۹).

در باب واژه‌های فارسی آثار حبیب تاکنون مقاله‌هایی نوشته شده است: مهدی محقق در مقاله «واژه‌های کهن در کتاب تقویم الادویه» (نامه فرهنگستان،

ش ۱۵) و علی‌اشرف صادقی در مقاله «لغات فارسی کفایة الطب» (نامه فرهنگستان، ش ۱۹)، پاره‌ای از واژه‌های فارسی کفایت‌الطب را بررسی کرده‌اند. قبل از این دو، ایرج افشار، در مقاله «اندر فواید لغوی کامل‌التعبیر» پاره‌ای از واژه‌های نادر کامل‌التعبیر را چاپ کرده است.

جز واژه‌های بررسی شده در این مقالات، چند واژه نادر دیگر در کامل‌الطب هست که قابلیت بررسی دارند و در این جستار معرفی می‌شوند. این واژه‌ها از نسخه‌های خطی معتبری که مشخصات آنها در قسمت منابع و مأخذ آمده است، استخراج شده‌اند.

انگشت خداخوان. در زبانهای مختلف، انگشتان دست آدمی نامهای متفاوتی دارند؛ مثلاً در زبان تازی الفاظ بنصر، خنصر، سبّابه و... برای نامیدن انگشتان وضع شده است. در زبان فارسی نیز هریک از انگشتان دست، نام یا نامهای خاصی دارند. در نامگذاری این انگشتان گاه اندازه آنها (انگشت دراز، انگشت مهین، انگشت کهین، انگشت خردک) و گاه موقعیت آنها (انگشت میانه، وسطی، چهارم) و گاه کار و عمل آنها (انگشت اشاره، انگشت شهادت، انگشت دشنام) منظور بوده است. انگشت سبّابه یا اشاره که در جوار و همسایگی انگشت بزرگ (ابهام، نر، سمین، سترگ، شهین) قرار دارد در جغرافیای وسیع زبان فارسی، نامهای مختلف دارد و در واژه‌نامه‌های عربی به فارسی به واژه‌های گوناگون ترجمه شده است، پاره‌ای از الفاظی که بر این انگشت دلالت دارند عبارت‌اند از: انگشت شکر، انگشت شهادت، دیگر انگشت، انگشت شک، انگشت غمّاز، انگشت اشاره، انگشت دشنام (سبّابه).

در وجه تسمیه این انگشت به سبّابه که برابر نهاده آن «انگشت دشنام» است، در لغتنامه دهخدا، به نقل از اقرب‌الموارد، آمده است: «انگشتی که پهلوی ابهام است چه هنگام سبّ بدان اشاره کنند.»

جز اینها، در قانون‌دب، انگشت اشاره یا سبّابه به «خداخوان» گزارد شده

است: السبّابه: انگشت خدای خوان (تفلیسی، قانون، ج ۱، ص ۲۱۰). واژه «خدای خوان» در کامل چهار بار در عبارات زیر آمده است:

انگشتان: چنان دان که انگشت مهین دلالت بر نماز بامداد کند و انگشت خداخوان دلیل بر نماز پیشین کند و انگشت میان دلیل بر نماز دیگر کند و انگشت پس میان دلیل بر نماز شام کند... اگر بیند که انگشت خداخوان او بریده است دلیل کند که نماز کم کند... اگر بیند که انگشت پس میان وی بریده است... خلف اصفهانی گوید اگر بیند که از... انگشت خداخوان وی خون همی آمد... اگر بیند که از انگشت مهین و از انگشت خداخوان وی شیر همی آمد...

چنان که در عبارات نقل شده از کامل می بینیم، حبیش به جای انگشت «سبّابه و شهادت» انگشت «خداخوان» را برگزیده که نشان می دهد وی به فارسی واضح نویسی که خود در مقدمه کامل و بعضی آثار دیگرش، شیوه نگارش خود را متّصف بدان کرده، مقید است؛ چنان که باز در همین عبارات، به جای واژه تازی «بنصر» واژه «انگشت پس میان» را برگزیده که تازگی دارد؛ چه در هیچ یک از فرهنگهای فارسی و عربی به فارسی دسترس، این لفظ دیده نشد و به جای آن واژه های «چهارم» (السامی، ص ۳۷)، «انگشت چهارمین» (زمخشری، مقدمه، ص ۳۷)، «انگشت دومین که میان انگشت میانه و انگشت کوچک باشد» (صفی پور، منتهی، ص ۱۰۷) و «انگشت دیگر از میانگین» (کرمینی، تکمله، ص ۳۷) انتخاب شده است. متأسفانه در نسخه های چاپی کامل واژه های کمیاب دستخوش تعویض شده و الفاظ تازی به جای آنها نشسته است، برای نمونه و سنجش، عبارات کامل به تصحیح رکن زاده آدمیت، ذیل انگشتان نقل می شود:

انگشتان... و بعضی از معبران گفته اند که انگشت مهین دلیل نماز بامداد و انگشت سبّحه در نماز دلیل بر نماز پیشین کند و انگشت میان دلیل بر نماز دیگر و انگشت بنصر دلیل بر نماز شام و انگشت خنصر دلیل بر نماز خفتن و صلاح در نمازها بود... اگر بیند که انگشت سبّحه او بریده است... (تفلیسی،

کامل، تصحیح رکن‌زاده، ص ۸۸.

باری واژه «خدای‌خوان» در واژه‌نامه‌های تازی به فارسی نیامده است، اما در فرهنگ‌های فارسی به فارسی آندراج و نفیسی به صورت «خداخوان» ضبط شده است. در لغتنامه دهخدا نیز این واژه، در شرح «سبّابه» دیده نمی‌شود، ولی در مدخل «خدای‌خوان» مترادف آن سبّابه آمده است. دهخدا سند معنی خود را نداده و تنها بیت زیر از خاقانی را شاهد نقل کرده است:

از ناله من رقیب در گوش انگشت خدای‌خوان نهاده است

جای دیگری که ترکیب «خدای‌خوان» آمده، شرح فارسی شهاب الاخبار از مترجمی ناشناخته است. در این شرح، واژه «خدای‌خوان» ظاهراً دچار تحریف گردیده و به صورت «خود‌اخوان» آمده است: اَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ (وَ اَشَارَ بِالسَّبَابَةِ وَ الْوُسْطَى): من و آن کس که یتیم پرورد چون این هر دو انگشت باشیم در بهشت و اشاره کرد به انگشت خودِ اخوان و میانین.... (قضاعی، شرح، ص ۱۳۸).

چون واژه «خود‌اخوان» برای مصحح شرح فارسی شهاب الاخبار، محدث ارموی، غرابتی داشته، در حاشیه این عبارت را در توضیح «اخوان» یادداشت کرده‌اند: «ترجمه کلمه سبّابه است به همین لفظ که ملاحظه می‌شود.» محدث، واژه را چنان‌که در فهرست لغات و ترکیبات کتاب نیز می‌توان دید، «اخوان» خوانده و در متن، عبارت را به صورت «انگشت خودِ اخوان» ویراسته است.

اگر این فرضیه که «خودِ اخوان» در عبارت شرح فارسی شهاب الاخبار تحریف «خدای‌خوان» است، پذیرفته شود، گامی کوتاه در شناخت مترجم ناشناخته شهاب الاخبار برداشته شده است. بدین ترتیب که چون واژه «خدای‌خوان» در این دو اثر یعنی کامل و دیوان خاقانی، مشترک است و نویسندگان این دو اثر در شمال غرب ایران می‌زیسته‌اند؛ پس نویسنده شرح نیز ظاهراً در همین نواحی می‌زیسته است؛ البته فرض اینکه مترجم شهاب الاخبار

متعلق به نواحی شمال غربی ایران بوده با شاهی دیگر به حقیقت نزدیک تر می‌شود و آن، آمدن واژه «یانزده» در این کتاب در این عبارت است: «و هر که از بهر خفتن در فراش شود یانزده بار این سوره را بخواند (همان، ص ۱۱۴).
 واژه یانزده و دوانزده در آثار مکتوب در نواحی شمال غربی ایران و روم (آسیای صغیر) و از جمله در کامل بسامد زیادی دارد.

چسبیدن. تفلّیسی واژه چسبیدن را در عبارت زیر از کامل به کار برده است که به ظاهر معنایی غیر از معنای متداول امروزی دارد:
 اگر بیند که ایزد — تع — بر تخت نشسته بود یا چسبیده یا خفته این همه صفت‌های ناسزا است دلیل کند که بیننده این خواب بد دین و عاصی بُود و صحبت وی را با بددینان و اهل بدعت باشد (گ ۱۳ الف).

از عبارات بالا بر می‌آید که چسبیدن حالتی بین نشستن و خفتن بوده است، حالت تکیه دادن و مایل بودن به چیزی. در وجوه قرآن یکی از معانی واژه تازی «میل» چسبیدن ضبط شده است: وجه دوم میل به معنی «چسبیدن» بود (حبیش، وجوه، ص ۲۸۰). در قانون ادب، در معنی «میل» به جای چسبیدن چفتن انتخاب شده است: المیل: چفتن تفلّیسی (همو، قانون، ج ۳، ص ۱۴۳۸). جز این آثار، در کتاب المصادر نیز «میل» به «چسبیدن» ترجمه شده است: المیل و المیلان و...: بچسبیدن (زوزنی، مصادر، ص ۱۳۴).

بنابراین، واژه «چسبیدن» در عبارت کامل، چنان‌که از واژه‌نامه‌های قانون ادب و مصادر بر می‌آید به معنی تمایل و کج شدن، و در نهایت، به ظاهر به معنی تکیه دادن است: التطفیل: بچسبیدن آفتاب به فرو (همان، ص ۵۸۲)، اصول: چسبنده و کژ (تفلّیسی، قانون، ج ۲، ص ۵۶۵).

واژه چسبیدن همراه حرف اضافه «از» معنایی دیگرگون می‌یابد؛ یعنی روی گرداندن و برگشتن؛ التحداد: بچسبیدن از حق (همان، ج ۱، ص ۴۹۴). الزیغ: از

حق بچسبیدن (همان، ج ۳، ص ۱۰۸۷).

در تفسیر ابوالفتوح، *روض الجنان*، نیز چنین کاربردی را می‌توان دید:
ذلک ادنی الا تعولوا: روایت کردند از رسول — علیه السلام — که گفت: آن لا تعولوا
ای تمیلوا ای تجوروا. تفسیر عول به جور فرمود: آن نزدیک بود به آن که جور نکنی،
و به دگر روایت عیل و چسبیدن از راه حق (ابوالفتوح، تفسیر، ج ۵، ص ۲۴۳).

شش. واژه «شش» به معنی ریه امروزه در زبان معیار فارسی با ضمّه صامت
آغازی تلفظ می‌شود و در لغتنامه دهخدا، و فرهنگهای معین، برهان، و نفیسی، با
همین تلفظ ضبط شده است؛ اما در کامل در عبارت زیر، حرکت حرف آغازی
کلمه، با نشانه کسره داده شده است:

شش: ابن سیرین گوید که شش در خواب شادی و خرمی بود (گ ۱۲۱ ب). به
جز کامل، در نسخه اساس قانون ادب نیز با گذشتن کسره زیر صامت آغازی
این کلمه بدان شکل داده شده است: الریه: شش (تفلّیسی، قانون، ج ۳، ص ۱۷۵۴).
السُّحْر: شش (همان، ج ۲، ص ۷۱۷).

به جز این سه مورد، در تفسیر *روض الجنان* نیز این واژه با کسر اول، دو بار
در این عبارت مشکول شده است: «عرب گوید: این از آنجاست که مرد بددل را
چون بترسد، بادی در شش او افتد و دل بالای آن است که چون شش منتفخ
شود» (ابوالفتوح، تفسیر، ج ۱۷، ص ۱۹)، البته در این تفسیر، در مواردی، حرکت
صامت نخستین این کلمه مطابق با تلفظ امروزی با ضمه نشان داده شده است.

رستخیز. واژه رُستخیز نیز در کامل و وجوه قرآن، تلفظی سواى تلفظ این واژه در
زبان فارسی معاصر دارد. در این آثار، بر صامت آغازی این واژه، مصوت کوتاه
ضمه نهاده شده است: رُستخیز: بدان که رُستخیز قیامت بود (گ ۸۹ ب). وجه
سیم یوم به معنی روز رُستخیز بود (تفلّیسی، وجوه، ص ۳۱۷).

شنگ: از واژه‌های نادر کامل است که در باب موی در عبارات زیر آمده است: اگر کسی که موی شنگ^۲ دارد در خواب ببند که موی وی جعد شد دلیل کند که بزرگی و شرف یابد و اگر کسی که موی وی جعد بود، ببند که موی او شنگ شد، دلیل کند که فرومایه شود و حال بر وی بگردد (گ ۱۹۱ الف).

به جز کامل، واژه شنگ در قانون ادب، دیگر اثر حبیبش، که واژه‌نامه‌ای تازی به فارسی است، در سه مورد بدین شرح آمده است: الرِّسْل: مرد شنگ‌موی (ج ۳، ص ۱۳۴۵). السَّبَط: موی شنگ (همان، ج ۲، ص ۹۲۵). الرَّجُل: شنگ شدن موی (همان، ج ۳، ص ۱۳۰۰).

از عبارات کامل به روشنی استنباط می‌شود که «شنگ» صفتی است برای موی و مقابل جعد، اما از کاربرد این واژه در قانون تنها می‌توان دانست که شنگ صفتی است از صفات موی و نمی‌توان گفت به چه مفهومی دلالت دارد. در فرهنگهای لغت دسترس نگارنده، برای واژه شنگ معنایی که مناسب عبارات کامل و قانون باشد، ضبط نشده است، در این فرهنگها معانی مضبوط برای این واژه (با حرکت‌های سه گانه صامت آغازی آن) بدین شرح است: شاهد شوخ و ظریف و شیرین حرکات و خوب و نیک و زیبا، شوخ و بی‌حیا، خرطوم، قسمتی از خیار، نام درختی بی‌برگ و با چوب سخت، دزد و راهزن و عیار، نام غله‌ای کوچک‌تر از باقلی، قسمی سبزی بهاره خوردنی (نک: جاروتی، مجموعه، ص ۱۵۷؛ اسدی، لغت فرس، ص ۱۶۱؛ برهان، برهان قاطع، ج ۳، ص ۱۳۰۱؛ رشیدی، فرهنگ، ص ۶۷۷؛ نفیسی، فرهنگ، ج ۳، ص ۲۰۸۸؛ معین، فرهنگ، ج ۲، ص ۲۰۸۲؛ قوام فاروقی، فرهنگ قوأس، ص ۴۷، فرهنگ فارسی مدرسه سه‌سالار، ص ۱۵۳؛ وفایی، فرهنگ، ص ۱۳۴).

۳. در دستنویس کتابخانه چلیپی عبدالله واژه «شنگ» ظاهراً به شکل «پشک» کتابت شده که خطای کاتب است؛ چه پشک مترادف جعد است. ضبط «شنگ» از دستنویس موزة ملی ایران است.

مصحح قانون ادب (در پاورقی صفحه ۱۳۴۵)، در معنی واژه «شنگ موی» که در برابر «الرسل» آمده نوشته است: «موی شنگ مقابل موی مرغول و مجعد و به معنی فروهشته است و ظاهراً این معنی از فرهنگها فوت شده است...»

علی رواقی این معنی را برای واژه شنگ نپذیرفته و در ذیل فرهنگهای فارسی «شنگ» را موی مجعد و پرشکن معنی کرده است (رواقی ۱۳۸۱: ۲۴۶) که درست متضاد معنایی است که مصحح قانون ادب از این واژه به دست داده است.

برای پی بردن به معنی حقیقی و درست واژه شنگ در عبارات آثار حبیش، دو راه وجود دارد: یکی رجوع به معانی‌ای که فرهنگ‌نویسان فارسی برای الفاظ الرسل و السبط و الرجل در قاموسهای خود ضبط کرده‌اند و دیگری مراجعه به آثار فارسی که واژه شنگ در آنها به کار رفته است.

خود حبیش در فرهنگ تازی- فارسی قانون ادب «السبط» را به «موی که راست بود» (ج ۲، ص ۹۳۴) ترجمه کرده است. منطقاً می‌توان در عبارت «السبط: موی شنگ» (قانون، ج ۲، ص ۹۲۵)، به جای «موی شنگ»، برابر «موی که راست بود» را نهاد و به معنای شنگ دست یافت.

معانی‌ای که دیگر فرهنگها برای الفاظ تازی منظور ما ضبط کرده‌اند، بدین گونه‌اند: [السَّبَطُ]: شعر سبط: موی فرشته و السبط: موی فرشته (فروهشته) (کرمینی، تکمله، ج ۱، ص ۳۱۰); السبط: موی فرشته (تاج الاسامی، ص ۲۴۸); سَبَطُ الشعر: ... لایکون جعداً (زمخشری، مقدمه، ص ۱۵۹). شعر رسل: موی ناپشک (همانجا); پشک = زلف و موی مجعد (نفیسی، فرهنگ، ذیل مدخل); سبط: موی فروهشته، نقیض جعد (صفی‌پور، منتهی، ج ۱/۲، ص ۵۳۲).

واژه شنگ چنان‌که علی رواقی در ذیل فرهنگهای فارسی (ص ۲۴۶)، برای شاهد معنی مورد نظر خود، موی مجعد و پرشکن، آورده، یک بار در تفسیر روض الجنان (ابوالفتوح، تفسیر، ج ۲، ص ۲۷) در این عبارت آمده است: مردی باشد کوتاه بالا، دمیم‌الوجه، آزرق چشم، صرخ موی، شنگ موی.

واژه شنگ در این عبارت به معنای موی مجعد نیست، بلکه درست معنای متقابل آن (موی غیرمجعد) را دارد. برای اثبات و استوار داشت این مدعا مطالعه عباراتی که در تفسیر مزبور، پیش از عبارات منقول از این کتاب در ذیل فرهنگهای فارسی آمده، کافی به نظر می‌رسد و آن عبارات چنین است:

ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ: آنکه گویند: این از نزدیک خداست. «مِنْ» ابتدای غایت است، المعنی صادرٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ.

سبب نزول آیت آن بود که جماعتی که اُحبار و علمای ایشان بودند بر جهودان مرسومی داشتند که اُكلَهُ ایشان بود و طعمه‌ای که در سال به ایشان رسیدی چون رسول — علیه السلام — پیامد و ایشان بدانستند که او پیغمبر آخر زمان است و نعت و صفات او بدیدند موافق آن بود که در توریت نوشته بود، از آن که مردی نیکوروی، سیاه‌موی، سیاه‌چشم، جعدموی، دو موی بود، این ورقها بگرفتند و به بدل آن نوشتند که مردی باشد کوتاه‌بالا، دمیم‌الوجه، ازرق‌چشم، صرخ‌موی، شنگ‌موی (ابوالفتوح، تفسیر، ج ۲، ص ۲۷).

در تفسیر صامت آغازی و دوم واژه شنگ، مفتوح‌اند (شنگ)، اما در واژه‌نامه پایان تفسیر، حرف نخست مفتوح و حرف دوم ساکن است (شنگ). در ذیل فرهنگهای فارسی تلفظ این واژه مشخص نشده و با نشانه پرسش [?] روبه‌روست.

کبوتر بنا. یکی دیگر از واژه‌های نادر کامل، واژه خراسانی «کبوتر بنا» است که در این عبارت به کار رفته است: ورشان: بدان که ورشان به تازی مرغی بود که به خراسان وی را کبوتر بنا خوانند (گ ۱۹۷ الف).

تفلیسی این ترکیب را در قانون نیز برابر «ورشان»، بدون قید خراسانی بودن آن آورده است: ورشان: کبوتر بنا (تفلیسی، قانون، ج ۳، ص ۱۶۳۲). الورشین: کبوتران بنا (همان، ج ۳، ص ۱۶۸۶).

این ترکیب در لغتنامه دهخدا مدخلی ندارد و در ذیل مدخلهای کبوتر و

ورشان که ظن آن می‌رفت در آنجاها آمده باشد، نیز اشاره‌ای بدان نرفته است. تنها جایی که نگارنده این ترکیب را دیده است، در *السامی فی الاسامی میدانی* است: کبوتر بنا: الورشان (میدانی، *السامی*، ص ۳۲۵).

نگارشی / انگارشی کردن. یکی از واژه‌های نادر کامل، واژه «نگارشی / انگارشی کردن» است که در این عبارت به کار رفته است: شمار کردن. ابن سیرین گوید: اگر بیند که با کسی شمار می‌کرد دلیل کند که آن در محنت و عذاب افتد و خود را نگارشی کند؛ چنان‌که عرب مثل *زند الحساب عند البیدر* (گ ۱۲۳ ب).

ضبط واژه نگارشی در دستنویس شماره ۱۱۷۳ کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی^۲ و در نسخه خطی شماره ۵۴۷۸ کتابخانه عمومی ترکیه، که هر دو از دیرینه‌ترین نسخ خطی کامل و متأسفانه هر دو ناقص‌اند، به همین صورت، اما در دستنویس متعلق به موزه ملی ایران مکتوب به سال ۷۳۷ ق به صورت «انگارشی» کتابت شده است. در هر صورت، این واژه در فرهنگهایی که نگارنده توانست بدانها دست یابد، ضبط نشده است و معنی دقیق آن بر بنده روشن نیست. در دستنویس متعلق به مهدوی، مکتوب به سال ۸۰۰ ق که در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هست، به جای لفظ «نگارشی» انگارشی، واژه «انکار» نشسته است. در این نسخه واژه «انکار» در باب حساب که با باب شمار کردن،

۴. در یادداشتی که محمدمین دامغانی در معرفی این نسخه مرقوم کرده، آمده است: «مؤلف ناشناس از دانشمندان قرن پنجم هجری است. نام کتاب *کامل‌التعبیر* است، ولی نه *کامل‌التعبیر حبیب‌تفلیسی*، زیرا از حبیب هم نقل می‌کند. کتابت آن بین سالهای ۵۸۰ تا ۶۰۰ هجری است.»

بنده از آغاز تا پایان این دستنویس را خواند و یقین دارد که این نسخه ناقص چنان‌که سید حسین مدرسی طباطبایی گفته (حافظیان ۱۳۸۵: ۲۶۱) همان *کامل‌التعبیر حبیب‌تفلیسی* است. در این نسخه نامی از حبیب اصلاً به میان نیامده است.

از جنبه لفظ و معنی متحد است، نیز به کار رفته است: حساب: ابن سیرین گوید: اگر یکی ببند که با کسی حساب همی کرد، دلیل کند که اندر محنت و عذاب افتد و حساب انکار همی کند، چنان که عرب مثل زند الحساب عند البیدر. عبارت «حساب انکار همی کند» که در جایگاه «خود را نگارشی کند» باب «شمار کردن» آمده تنها در دستنویس مزبور آمده و در نسخ دیگر نیست. در تعبیر سلطانی، نسخه شماره ۸۳۴ مشکوة تعبیر حساب بدین شرح آمده است: «حساب: اگر دید که با کسی حساب می کرد با آن کس در مناظره افتد و اگر دید که غالب آمده غلبه یابد و بالعکس» (گ ۱۵۰ الف).

نان گرمه. واژه «نان گرمه» از دیگر واژه های نادر کامل است که در این عبارت به کار رفته است: «کرمانی گوید که نان گرمه به خواب دیدن دلیل بر عیش خویش کند و نعمت حاصل کردن به دنیا و نان خشکار خوردن دلیل بر عیش ناخوش کند در دنیا اما در راه دین پسندیده باشد و نان سپوس خوردن دلیل بر قحط و تنگی کند» (گ ۱۹۳ الف).

به جز کامل، این واژه و نیز «آرد گرمه» در لغتنامه تازی - فارسی قانون ادب، در برابر چند لفظ تازی نهاده شده است: النقی: نان گرمه (تفلیسی، قانون، ج ۳، ص ۱۷۵۹)؛ الدر مک: آرد گرمه (همان، ج ۳، ص ۱۲۶۵)؛ الحوار: آرد گرمه (همان، ج ۱، ص ۴۲)؛ ابونعیم: کنیت نان گرمه (همان، ج ۳، ص ۱۵۶۱).

در کفایة الطّب، از آثار دیگر حبیش، برابرتازی «نان گرمه» خبز السمید، آمده است (حبیش، کفایة، ص ۳۵۱)، واژه های نان گرمه و آرد گرمه، بسامد قابل اعتنایی در این اثر دارند. مصحح این اثر، همه جا «گرمه» را به صورت «گرمه» خوانده است: «نان گرمه در آب انار ترش و شیرین نرم کند و به کار دارد (همان، ص ۷۰)؛ نیز، نک: ص ۳۵۱، ۴۴۲، ۴۵۳، ۴۵۴؛ آرد گرمه: ص ۴۰۱، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۵۴.

علی اشرف صادقی در مقاله «لغات فارسی کفایة الطّب» درباره این واژه می نویسد: نان گرمه: خبز السمید. نان گرمه یا نان گرمه معلوم نیست چه کلمه ای

است. خبز السمید یعنی نانی که از آرد سمید (سفید) بیزند (صادقی ۱۳۸۰: ۲۰).
علی‌رواقی نیز در ذیل فرهنگهای فارسی در ضبط این واژه مردّد است: گرمه
[؟] (آرد) بی‌سبوس و سپید (رواقی ۱۳۸۱: ۳۰۵).

با استناد به گفته ادّی شیر، گرمه واژه‌ای فارسی است که به صورت «درمک»
معرب شده است: الدّرَمک آرد سفید، معرّب گرمه: آرد سفید واژه آرامی گرمخ
و ماندایی گرمخ از همین واژه است (شیر ۱۳۸۶: ۹۶). واژه‌های، نان گرمه و آرد
گرمه در لغتنامه دهخدا ضبط نشده است؛ اما به نقل از برهان قاطع، ترکیبات
گرمه‌بیز و گرمه‌ویز (غریبال سوراخ‌تنگ)، مدخلی را به خود اختصاص داده
است. نفیسی «گرمه» را نان گرم کرده [؟] و نان سپید معنی کرده است.

با توجه به اینکه حبیش در قانون نان گرمه را مترادف «النقی» آورده است؛
می‌توان گفت که نان و آرد گرمه به معنی نان و آرد سفید است، چه در واژه‌نامه‌ها
از لفظ تازی «نقی» چنین معنایی می‌تراود: نقی: میده سپید (صفی‌پور، منتهی، ص
۱۲۷۷). نقی:.... و فی الحدیث یحشر الناس یوم القیمه علی ارض بیضاء کقرصه
النقی قال ابن الاثیر: النقی یعنی الخبز الحواری (ابن منظور، لسان، ص ۲۷۴).

ثعالبی در کتاب فقه اللغة و سر العربیه فصلی دارد با عنوان «فی سیاقه اسماء
تفردت بها الفرس دون العرب...» وی در این فصل رنگهای نان را چنین بر می‌شمارد:
و من الوان الخبز: السمید* الدرّمک* الجردق* الجرمازج* الکعک (ثعالبی، فقه اللغة،
ص ۲۷۵)، بنابراین می‌توان گفت که درمک یا گرمه، نان یا آرد سفید است.

منابع

- ابرقوهی، اسماعیل بن نظام الملک، تعبیر سلطانی، نسخه خطی شماره ۸۳۴ مشکوة، شماره فیلم ۸۸۱۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.
- اسدی طوسی، احمد بن علی، لغت فرس، به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبیایی و علی‌اشرف صادقی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۵ ش.

- افشار، ایرج، ۱۳۴۲، «اندر فوائد لغوی کامل التعبير»، مجموعه مقالات تحقیق خاورشناسی /هدا به هانری ماسه، تهران، دانشگاه تهران.
- تاج‌الاسامی، تصحیح علی‌اوسط ابراهیمی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷ش.
- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶ش.
- تفلیسی، حبیب‌بن ابراهیم، «بیان الصناعات»، با تصحیح و مقدمه ایرج افشار، فرهنگ ایران-زمین، ۱۳۳۶ش.
- تفلیسی، حبیب‌بن ابراهیم، قانون‌ادب، به تصحیح غلامرضا طاهر، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ش.
- تفلیسی، حبیب‌بن ابراهیم، کامل‌التعبیر، نسخه خطی موزه ملی ایران، مکتوب سال ۷۳۶ق.
- تفلیسی، حبیب‌بن ابراهیم، کامل‌التعبیر، نسخه خطی کتابخانه چلیبی عبدالله به شماره ۲۲۶ و میکروفیلم شماره ۱۸۵ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- تفلیسی، حبیب‌بن ابراهیم، کامل‌التعبیر، به تصحیح محمدحسین رکن‌زاده آدمیت، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۷۲ش.
- تفلیسی، حبیب‌بن ابراهیم، کفایة الطب، تصحیح زهرا پارساپور، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۹۰ش.
- ثعالبی، ابی‌منصور، فقه‌اللغه و سر‌العربی، تحقیق و مراجع فائز محمد و امیل یعقوب، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۲۰ق.
- جاروتی، عبدالمؤمن، فرهنگ مجموعه الفرس، تصحیح عزیزالله جوینی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۸ش.
- حافظیان، ابوالفضل، ۱۳۸۵، نسخه پژوهی، دفتر سوم، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- دهخدا، علی‌اکبر، ۱۳۷۷، لغتنامه، تهران، مؤسسه لغتنامه دهخدا.
- رواقی، علی، ۱۳۸۱، ذیل فرهنگهای فارسی، تهران، هرمس.
- ریاحی، محمدامین، ۱۳۷۹، چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران، تهران، سخن.
- زمحشری، جارالله محمود، مقدمه‌الادب، مؤسسه مطالعات اسلامی (دانشگاه تهران و دانشگاه مگ گیل)، ۱۳۸۶ش.
- زوزنی، ابو عبدالله حسین بن احمد، کتاب المصادر، به اهتمام تقی بینش، تهران، البرز، ۱۳۷۴ش.
- شیر، ادی، ۱۳۸۶، واژه‌های فارسی عربی شده، ترجمه حمید طبیبان، تهران، امیرکبیر.

- صادقی، علی‌اشرف، ۱۳۸۰، «لغات فارسی کفایة‌الطب حبیبش تفلیسی به همراه بررسی لغات تقویم‌الادویه»، نامه فرهنگستان، ش ۱۹، بهار، ص ۱۳-۲۹.
- صفی‌پور، عبدالرحیم‌بن عبدالکریم، منتهی‌الارب، تهران، کتابخانه سنایی.
- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (منسوب به قطران)، تصحیح علی‌اشرف صادقی، تهران، علمی، ۱۳۸۰ش.
- قضاعی، ابو‌عبدالله محمدبن محمد، شرح فارسی شهاب‌الاخبار، مترجم: ناشناخته، تصحیح سید جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵ش.
- قوام فاروقی، فخرالدین مبارکشاه، فرهنگ قواس، به اهتمام نذیراحمد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳ش.
- کرمینی، علی‌بن محمد، تکملة‌الاصناف، به کوشش علی‌رواقی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵ش.
- مستوفی، حمدالله، نزهة‌القلوب، تصحیح و تحشیه گای لیسترانج، تهران، اساطیر، ۱۳۸۹ش.
- معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ معین، تهران، امیرکبیر.
- میدانی، احمدبن محمد، فهرست‌القباوی لغات و ترکیبات فارسی‌السامی فی‌الاسامی، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴ش.
- نفیسی، علی‌اکبر، فرهنگ نفیسی، تهران، خیام.
- وفاپی، حسین، فرهنگ فارسی، به تصحیح تن‌هوی جو، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش.

